

## وقتی بلندگوهای سرمایه‌داری برای کارگران لالایی می‌خوانند

افشین شمس قهفرخی

برای صدونوزدهمین بار خورشید در اول ماه مه طلوع می‌کند و کارگران و زحمتکشان جهان روز خود، روز طبقه خود، را جشن می‌گیرند. در ایران هم مانند بسیاری از کشورهای جهان طبقه کارگر خود را برای جشن جهانی خود آماده می‌سازد: کارگران در تهران در صفی مستقل با خواست‌هایی واقعی و طبقاتی جدا از خانه کارگر و دم و دستگاه‌های وابسته به نظام سرمایه‌داری به راهپیمایی دست می‌زنند. خواستار ایجاد تشکل کارگری، آزادی رهبران و فعالان کارگری، بالا بردن سطح دستمزد و لغو کار قراردادی می‌شوند. در سنج خروشان و جوشان به حرکت درمی‌آیند، روز جهانی خود را جشن می‌گیرند و یکپارچه در مقابل سرمایه می‌ایستند و از دستگیری هم‌طبقه‌ای‌هایشان جلوگیری می‌کنند. در سقز در برابر تعاونی خبازان بر زمین می‌نشینند و در زیر با توم‌ها فریاد می‌زنند که «این روز من است، حق من و هم‌طبقه‌ای‌های من در سراسر جهان است که این روز را جشن بگیرند»، قطعنامه می‌خوانند و دست در دست هم اول ماه مه را جشن می‌گیرند. در اهواز فعالین قدیمی کارگری و فعالین جوان در کنار هم نشینند و تاریخ

جنبش خود را برای ادامه مبارزه علیه سرمایه‌داری مرور می‌کنند. در گروه‌های کوهنوردی کارگران پایه‌پای هم استقامت و ایستادگی را به آزمایش می‌گذارند و ...

در چنین فضایی و با چنین شرایطی که سرمایه‌داری با تمام قوا در برابر طبقه کارگر صف آرایی کرده و به اشکال مختلف به سفره خالی زحمتکشان دست‌درازی می‌کند و دیگر هیچ تردیدی نیست که شیوه تولید سرمایه‌داری در عصر گلوبالیزاسیون (جهانی‌سازی) هیچ امتیاز و فرصتی به کارگران نمی‌دهد، روزنامه «کارگزاران» ارگان حزب کارگزاران سازندگی (بخوانید: کارگزاران سرمایه‌داری) ایران در مقاله صفحه اول خود (شماره ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۵ - سال اول - شماره ۳) تحت عنوان «اول ما مه - بازارها جای تفنگ‌ها را می‌گیرند، جشن کارگران و نویسندگان جهان»، آواز کهنه‌ای را مجدداً سرمی‌دهد. نویسنده این مقاله دوستونی در ابتدا و به صورت گذرا به انقلاب‌های ۱۸۴۸ - ۱۸۷۱ - ۱۹۱۷ و جریان به وجود آمدن اول ماه مه ۱۸۸۶ اشاره می‌کند و در ادامه ناگهان به روز جهانی آزادی مطبوعات می‌پردازد. سپس ادامه می‌دهد که جریان سوسیالیسم انقلابی از نویسندگان و کارگران تشکیل شده بود. نویسنده سیر تاریخی مبارزه کارگران و نویسندگان با سرمایه‌داری را به قرن بیستم، شورش دانشجویی ۱۹۶۸ فرانسه و سرانجام دهه ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم می‌رساند. از اینجا است که بینش و ماهیت واقعی مقاله روشن می‌گردد. نویسنده معتقد است: «دیگر جدال کارگران برای کسب حداقل‌های معیشتی نبود بلکه به ارتقای منزلت از طریق تحرک اجتماعی و ورود به اردوگاه طبقه متوسط

می‌اندیشید. نویسندگان و روزنامه‌نگاران هم به جای تمرکز بر مساوات‌طلبی اقتصادی به سوی دفاع از حقوق بشر و تأمین آزادی‌های اساسی گرایش یافتند».

نویسنده محترم ظاهراً از طبقه مسلط بر جامعه و طبقه استثمار شده چیزی نمی‌داند و به راستی اطلاع ندارند که تاریخ بشری تا به امروز با هر فراز و نشیبی، تاریخ مبارزه بین این دو طبقه یعنی تاریخ نبرد طبقاتی بوده است. ایشان ظاهراً نمی‌دانند که حتی در رکود مبارزاتی دهه ۸۰ نیز این مبارزه در جریان بود و اعتصاب کارگران معادن انگلستان و اعتصابات کارگران کشتی‌سازی گدانسک لهستان را به حساب نمی‌آورند. از طرفی ایشان یا نمی‌دانند و یا خود را به نادانی زده‌اند که در همان زمان یعنی بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۲ میلادی (۱۳۵۷-۶۰ خ) در ایران یعنی کشوری که ایشان به عنوان نویسنده و روزنامه‌نگار در آن مشغول به کار هستند، رادیکال‌ترین شکل‌های کارگری یعنی «شوراهای کارگری» از دل انقلاب بهمن ۵۷ بیرون آمدند و مطالبات اقتصادی و سیاسی رادیکال طبقه کارگر ایران را رهبری و سازماندهی کردند. آقا یا خانم نویسنده ظاهراً نمی‌دانند (و یا باز خود را به نادانی می‌زنند) که تیر خلاص را شورای کارگران شرکت نفت جنوب در شقیقه رژیم ستم‌شاهی شلیک کردند.

اما سؤال بعدی من این است که واقعاً ایشان و هم‌عقیده‌های ایشان «آزادی‌های اساسی» را چه چیزی می‌دانند؟ آیا صرفاً انتشار آزادی مطبوعات یا آزادی بیان به تنهایی آزادی‌های اساسی اجتماعی محسوب می‌شوند؟ آیا هنگامی که بخش عظیمی از اجتماع یعنی

مزدبگیران برای سیر کردن شکمشان یا بهتر بگوییم زنده ماندن حتی فرصت یک استراحت و تفریح ساده ندارند می توان ادعا کرد که جامعه آزاد است؟ وقتی که در یک انتخابات پارلمانی یا انتخاب‌هایی از این دست در جوامع سرمایه‌داری صحبت می کنیم هرگز منظورمان یک کاندیدای کارگر یا معلم نیست! ما شاهد رژه کاندیداهای ریز و درشت احزابی هستیم که هر کدام نماینده بخشی از سرمایه‌داری هستند و با پشتوانه میلیون‌ها ریال دلار، پوند، فرانک و ... دست به تبلیغات می‌زنند، پشتوانه‌ای که طبقه کارگر از آن محروم است. و باز در چنین جوامعی که ظاهراً ایشان آن‌ها را دمکراتیک می‌خوانند هر روزه اتحادیه‌ها و تشکل‌های کارگری از سوی کارفرمایان مورد حمله قرار می‌گیرند و یا از سوی دولت‌های سرمایه‌داری قوانینی علیه آن‌ها تصویب می‌شود. آیا در چنین شرایطی می‌توان واقعاً ادعا کرد که عدالت و یا به قول ایشان «مساوات طلبی اقتصادی» چیزی جدا از آزادی‌های اساسی و اجتماعی است؟

نویسنده در جایی دیگر می‌نویسد: «... آثار اقتصاددانانی مانند آدام اسمیت که زمانی دشمن کارگران و روشنفکران انگاشته می‌شد، بازخوانی شد و از میان سطور کتاب مشهور این نویسنده اسکاتلندی این معنای نغز بیرون آمد که روشنفکران به آزادی نمی‌رسند مگر آن که تولید و داد و ستد آزادانه شکل بگیرد؛ کارگران به مرتبه اجتماعی و اقتصادی مورد انتظار نمی‌رسند مگر آن که بین آن‌ها و کارفرمایان رابطه آزاد و فارغ از مداخله دولت‌ها شکل بگیرد.»

نویسنده در ادامه «دولت» را تنها و تنها عامل بدبختی روشنفکران و کارگران می‌داند: «دولت بزرگ و مسلط بر شریان‌های اقتصادی، لاجرم دولت زورگو خواهد بود و به آزادی بیان و قلم مجال نخواهد داد» و یا «کارگران نیز با منطقی کمابیش مشابه از تفکرات مبتنی بر اداره دولتی اقتصاد فاصله گرفتند. زیرا به تجربه آموخته بودند که نگاه اقتصادی تحت اداره دولت‌ها به سرعت به سرایشی زیانده می‌افتد و نخستین راهی که برای غلبه بر بحران می‌جوید، افزایش هزینه‌های دولتی است که این کار به تورم می‌انجامد و قربانی نخست آن تهیدستان خواهند بود»

اگر نویسنده محترم هدفش پیش کشیدن مسئله شوروی و نظام «سرمایه‌داری دولتی» حاکم بر آنجا است بایستی بگویم بر داستان کهنه و از مد افتاده‌ای دست گذاشته است. چرا که امروز پس از گذشت ۱۴ سال که از فروپاشی این نظام می‌گذرد، ماهیت شعارهای سرمایه‌داری خصوصی (مبنی بر ایجاد بهشتی بر روی ویرانه‌های «به اصطلاح سوسیالیسم») افشا شده است.

دنیایی که سرمایه‌داری و بازار آزاد برای ما ایجاد کرده دنیای فقر و فحشا و ایدز و معضلات بی‌شمار اجتماعی و فرهنگی است. دنیای نوید داده شده از سوی بازار آزاد در همان فردای خود جنگ و نسل‌کشی در یوگوسلاوی، جنگ مذهبی بین هندوها و مسلمان‌ها، حمله به آمریکا به سودان بود. دنیای نوید داده شده از سوی بازار آزاد در همان یکی دو سال اول به سرعت فقر و نابسامانی معیشتی را به توده‌های مردم و کارگران

جمهوری‌های تازه استقلال یافته از شوروی و جمهوری‌های نوپای اروپای شرقی تحمیل کرد. یکی از نتایج این فقر وسیع، فحشا بود. عارضه‌ای که توانست مافیاهای سکس را به سرعت فعال و فربه کند و حلقه‌ای جدید در راستای سود بیشتر به سرمایه‌داری اضافه کند. ظاهراً نویسنده محترم از بحران‌های ادواری سرمایه‌داری و ماهیت این بحران‌ها که به انباشت سرمایه و نرخ نزولی سود برمی‌گردد اطلاعی ندارند که افزایش هزینه‌ها و تورم را بر گردن دولت‌ها می‌اندازند و از آن مهمتر این که گویا خبر ندارند که «دولت‌ها محصول تضاد آشتی‌ناپذیر بین طبقات هستند». گویا نمی‌دانند که امروز در کشور ما «نخستین راه برای غلبه بر بحران» از سوی سرمایه‌داران و کارفرمایان تعطیل کارخانه‌ها و بیکارسازی ده‌ها هزار کارگر و زحمتکش ایرانی است. گویا خیل عظیم «ارتش ذخیره کار» را ندیده‌اند که تا دیروز در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها مشغول به کار بودند و امروز بر اثر سیاست‌های کاهش هزینه‌ها از سوی کارفرمایان بیکار شده‌اند.

نویسنده در پایان می‌نویسد: «درک مشترک کارگران و روشنفکران جهان از تحولی که در مناسبات اجتماعی و اقتصادی رخ داده بود آن‌ها را به تدریج به سویی کشانید که تفنگ‌ها و جدل‌های رادیکالیستی را وانهاد و سعادت خود را در شعبه‌های چهارگانه آزادی (سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع) بجویند.»

ظاهراً درک نویسنده محترم از مبارزه طبقه کارگر در ایران و جهان درکی آنارشیستی است و ایشان فکر می‌کنند کارگران مبارز و پیشرو عده‌ای جنگجوی سراپا مسلح به بمب

و تفنگ هستند که برای سرنگونی سرمایه‌داری بدون لحظه‌ای خاموشی دائماً سلاح‌های خود را شلیک می‌کنند. و یا این که هنوز نتوانسته‌اند از لحاظ تاریخی بین جریان‌های چریکی و جنبش کارگری تفاوتی قائل شوند. ظاهراً ایشان هم مثل بسیاری از روشنفکران بورژوازی جنبش چپ و کارگری را از لحاظ تاریخی نمی‌شناسند و از خواسته‌های آن‌ها اطلاعی ندارند.

آری بایستی به این نکته اعتراف کرد که جریان چریکی سال‌ها به عنوان جنبش کارگری سخن گفته است. اما مبارزه طبقاتی کارگران و فعالان این جنبش نه بر اساس گروه‌ها و محفل‌های جدا از توده و با تفنگ و نارنجک بلکه یک مبارزه سراسری اقتصادی-سیاسی است که در جهت الغای مناسبات پیچیده اقتصادی سرمایه‌داری شکل گرفته است. جنبش ضد سرمایه‌داری با آتش تفنگ افتتاح نشده که با آتش تفنگ به پیروزی برسد. سلاح کارگران وحدت و تشکیلات و آگاهی طبقاتی آن‌ها است. طبقه کارگر امروز به خوبی می‌داند که سعادت و سرنوشت خود را با گدایی از هیچ «شعبه‌ای» به دست نمی‌آورد. امروز سرمایه‌داری با تمامی قوا در پی به دست آوردن سود بیشتر است. «ارزش اضافی» ستون فقرات نظام سرمایه‌داری است. هر چه میزان ارزش اضافی به دست آمده از زمان کار کارگر بیشتر باشد سود بیشتری برای سرمایه‌دار به دست خواهد آمد. آمارها نشان می‌دهند کشور ایران دارای بالاترین نرخ ارزش اضافی در دنیا است. وجود حدود ۳/۵ میلیون نفر بیکار، ۱۸۰ هزار کودک کار، قریب ۸۰ هزار نفر پزشک بیکار، رشد و افزایش

تعداد زنان خیابانی، افزایش تعداد کارتن خواب ها، همه و همه یک حقیقت را به همه ما یادآوری می کنند و آن ماهیت مناسبات اجتماعی اقتصادی سرمایه داری است. پیام صلح و دوستی که نویسنده و طبقه حامی اش آن را تبلیغ می کنند چیزی جز یک لالایی کودکانه برای طبقه کارگر نیست. رادیکالیسمی که جناب نویسنده مقاله از آن می ترسد، می گریزد و آن را دفن شده می پندارد، امروز در جنبش کارگری جهان و ایران به چشم می خورد. این رادیکالیسم از مبارزه خودبخودی ضد سرمایه داری در طبقه کارگر سرچشمه می گیرد و با آگاهی طبقاتی کارگران شکل سازمان یافته و هدفمندی خواهد گرفت. این رادیکالیسم برخلاف تصور ایشان نه به تفنگ مسلح است، نه به نارنجک. این رادیکالیسم به سلاح تشکل و آگاهی مسلح است. اول ماه مه امسال در شهرهای بزرگ ایران و شرکت مستقل طبقه کارگر (مستقل از خانه کارگر یا احزاب و سازمان های سیاسی) و شعارهای طرح شده از سوی کارگران نشان از واقعیتی غیر از نظریات نویسنده محترم و ایدئولوگ های هم پالکی ایشان دارد، نشان از آن که دیگر هیچ کارگری از لالایی سرمایه داری خوابش نمی برد.

۸۵/۲/۲۳

\* کلیه استنادات این مقاله از مقاله " اول ماه مه ، بازارها جای تفنگ ها را می گیرد \_ جشن کارگران و نویسندگان جهان " ، روزنامه کارگزاران، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۵ ، شماره ۳ نقل شده است.



